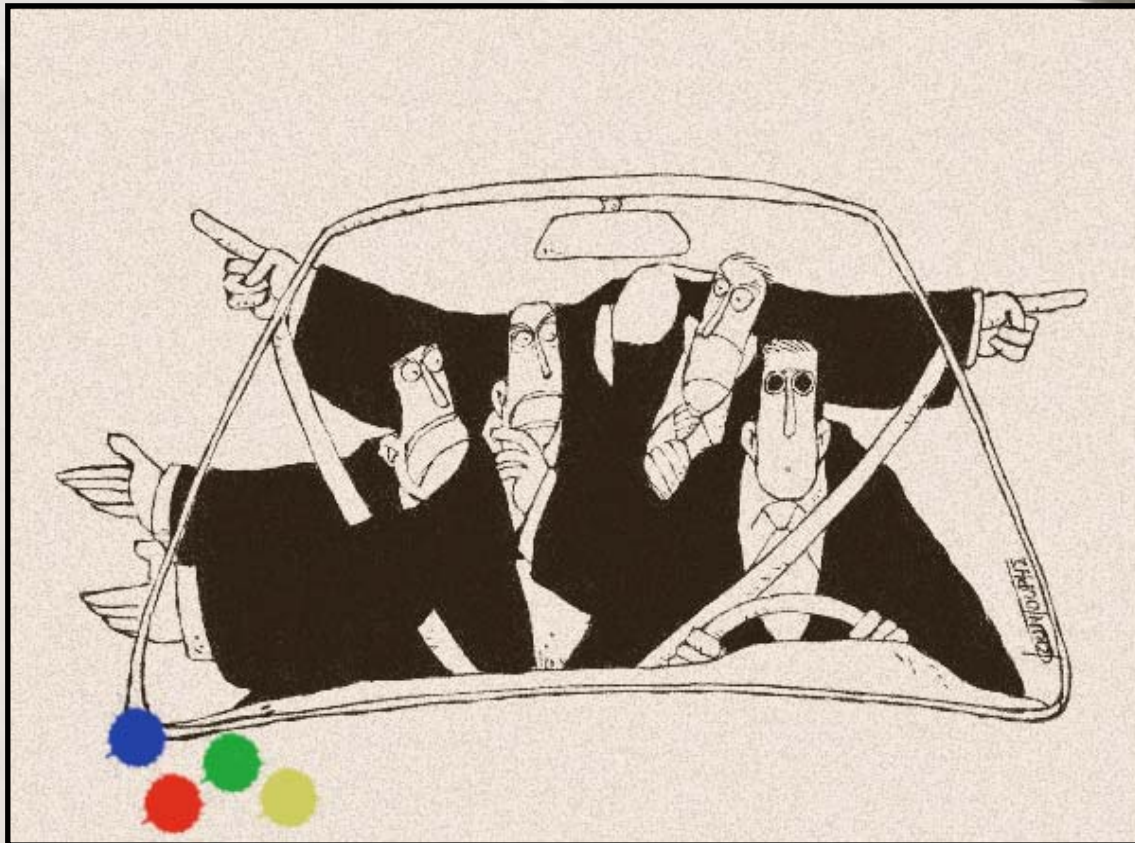


سفر



شربت و تغوط!

مدتهاست که در مطالب این وبلاگ عنوان کرده‌ایم، برنامه «شخصیت‌سازی» از سوی سیاست‌های نوین غرب در ایران آغاز شده. و در راستای همین برنامه همه روزه شاهدیم که افراد و «شخصیت‌هایی» از درون خم‌رنگ‌ریزی عمو سام بیرون کشیده می‌شوند تا تحت عناوین «دهان‌پرکن» و گاه مضحک به ملت ایران حقه شوند. البته ما ملت با این روند آشنائی کامل داریم. یادمان نرفته زمانی

را که در تهران بر سر دیپلماسی زیرکانه «مثلث بیق» - این عنوانی بود که به سه تفنگدار «نظریه پرداز» روح‌الله خمینی، یعنی بنی‌صدر و یزدی و قطب‌زاده داده بودند - توجیه‌گران هیاهوی امام سیزدهم چه نظریاتی تحویل ملت از همه‌جایی خبر می‌دادند. زمانیکه فریاد برمی‌آوردیم، این هیاهو مزخرف‌بافی است یا چرا این پیرمرد پریشان‌گو را علم کرده‌اید، جواب می‌دادند، شما نمی‌دانید، پشت صحنه بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی همه‌کاره‌اند!

خلاصه بگوئیم، این یکی از اصول پروپاگانداست. زمانیکه نمی‌توانید پاسخی منطقی به پرسشی اصولی ارائه دهید، «پارامترهای» جدیدی وارد بحث می‌کنید! این‌ها الفبای علم کلام و منطق جاری است و مسلماً گوساله‌فریبانی که عمری در راه خدمت به اجنبی عرق جبین ریخته‌اند با این «حداقل‌ها» آشنائی دارند. بله، به این صورت مشکل متعدد می‌شد، و می‌بایست بجای تعیین تکلیف امام سیزدهم، می‌دیدیم که «مثلث بیق» اصولاً چیست؛ بجای حل مسئله می‌بایست پرتقال فروش را پیدا می‌کردیم!

امروز نیز در کمال تأسف «در بر همین پاشنه می‌چرخد»، و شخصیت‌های ساخته و پرداخته شبکه تبلیغاتی سازمان سیا همگی در حد اعضاء همان «مثلث بیق» هستند، با یک تفاوت کلی: امروز دیگر دامن زدن به «فضائل فرضی» این نخبگان، و پنهان نگاه داشتن واقعیت‌ها همچون گذشته امکان‌پذیر نیست، و دیر یا زود پته حضرات به آب خواهد افتاد. چرا که گسترش ارتباطات که نهایت امر اطلاعات و اخبار را از صیقل افکار عمومی عبور خواهد داد میدان عملیاتی و جفتک‌اندازی برای این حضرات را بسیار محدود می‌کند. با این وجود، چپاول ملت‌ها آنقدر به مذاق عموسام خوش آمده که دست‌بردار نیست و «هر دم از این باغ بری می‌رسد!»

جدیدترین «بر» از این بوستان متعفن استعماری فردی است به نام «استاد» حسین بشیریه! مدتی است که «رادپوردا» با استفاده از چراغ‌های نئون و چشمک‌زن، عین دکان شربتی‌های کشور گل و بلبل نظر بینندگان و خوانندگان محترم سایت را به چهره نورانی ایشان «به شدت» جلب می‌کند. این رادیو که در عمل خود را یکی از «مخالفان» سرسخت حکومت اسلامی جا زده، با توسل به هر تخته پاره‌ای سعی دارد که منافع خود را در چارچوب برنامه‌های سیاسی ایالات متحد بر آینده ملت ایران تحمیل کند. آقای بشیریه هم یکی از همین تخته‌پاره‌ها تشریف دارند. البته از آنجا که «بازارگرمی» برای اجناس بنجل یکی از سیاست‌های اصلی گردانندگان پروپاگانداست، «رادپوردا» نیز جنس بنجل جدید را اینچنین به خریداران معرفی می‌کند:

«حسین بشیریه یکی از متفکران سیاسی مهم ایران بعد از انقلاب است و نشریه لوگوس از وی به عنوان پدر جامعه‌شناسی سیاسی در ایران نام برده است. دکتر بشیریه با نوشته‌های متعدد خود و نیز تدریس علوم سیاسی در دانشگاه تهران به مدت ۲۴ سال [...]»

می‌بینیم که «جنس» خیلی مرغوب است! عین آب‌انارهای ساوه خودمان می‌ماند، شیرین، خوش‌خوراک و گوارا! اصلاً آدم هوس می‌کند فریاد

بزند، «آقا! یک لیوان بشیریه بدین! یخ هم نندازین که مزه‌اش خراب میشه!» البته نشریه‌ی لوگوس اگر اشتباه نکنیم باید همان مجله‌ای باشد که تحت نظر هنرکده‌ی «سیتروس» بر روی خطوط اینترنت گذاشته می‌شود. این هنرکده نیز از نظر علمی در حد دبیرستان‌های ایران است! حال باید پرسید در چنین «فضای آکادمیک و پویائی» معرفی یک نظریه‌پرداز جامعه‌شناسی سیاسی آنهم به عنوان پدر این «علم» در کشور ایران چه معنایی دارد؟ مسلم بدانیم معلم‌های این هنرکده کذا نمی‌دانند اصلاً ایران در کدام قاره واقع شده. دیدی چه شد؟ با اینکار تغوط کردند توی لیوان آب‌انارمان.

ولی نگران نباشیم! اگر این «رادیوفردا» همان باشد که ما فکر می‌کنیم دوباره یک لیوان دیگر برای‌مان پر می‌کند. اما پیش از آنکه لیوان را دوباره پر کنند و در گام بعدی در آن فضله بیاندازند بهتر است برای آشنائی بهتر با این «فرهیخته» دوآتشه به سایت حسین حاج فرج‌دباغ، یا همان «استاد» سروش سری بزینیم:

«نسبت عبدالکریم سروش با جنبش اصلاحات ایران نسبت قابل تاملی است، اگرچه او بارها عنوان کرده پدرخوانده اصلاح طلبان نیست و خود را یکی از سرنشینان کشتی اصلاح می‌داند و نه ناخدای آن، اما بسیاری او و حسین بشیریه [بشیریه] را از جمله معماران اصلاح طلبی معاصر ایران می‌دانند و در شرایط کنونی برای گشوده شدن کار فروبسته اصلاحات انتظار ویژه‌یی از آنان دارند.»

سایت عبدالکریم سروش، بیژن مومیوند، اسفندماه ۱۳۸۷

خلاصه کلام جناب بشیریه از همپالکی‌های استاد سروش هستند! و امروز که کف‌گیر «اصلاحات» و دیگر اوباش‌پروری‌ها به ته دیگ خورده، سعی دارند همچون رفیق شفیق خود، همراهی‌ها با حکومت انسان‌ستیز و دست‌نشانده را زیرسبیل مبارک‌شان در کرده، در دکان شربتی‌های «رادیوفردا» ردای «آزادیخواهی» بر قامت خود بیاندازند. البته مسئله‌ی امثال بشیریه بیش از این‌ها روشن است که تصور می‌شود. نیم‌نگاهی به گذشته‌ی پرافتخار ایشان کافی است که قضیه برملا شود.

آقای بشیریه در سال ۱۹۵۳ چشم به جهان گشودند، و با در نظر گرفتن مسیر تحصیلات‌شان به احتمال زیاد پس از «انقلاب» امام سیزدهم و در شرایطی که اعزام دانشجویان به خارج از طرف دولت ممنوع شده بود، جهت «ادامه‌ی تحصیل» به انگلستان اعزام می‌شوند! ایشان در سن ۳۰ سالگی نهایتاً یک برنامه‌ی ۵ ساله‌ی تحصیلی را به پایان می‌رسانند و به سرعت به تهران بازگشته در جمع «فضلا» جا و مکانی برای خود می‌جویند. بازگوئی این امر که به تأیید بسیاری مراکز اطلاعاتی و اخباری آقای بشیریه همکاری نزدیک با محافل ارتجاعی تدریس «ایدئولوژی شیعی مسلکان» داشته شاید در این مختصر بی‌دلیل بنماید ولی شرکت فعال ایشان در مراکز از قماش «مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم قم»، تحت ریاست حجت‌الاسلام محمدتقی مصباح یزدی، و

«دانشگاه امام صادق» یا همان دفترودستکی که در برنامه آموزشی خود صریحاً تبدیل مبانی دین اسلام و فقه شیعه اثنی عشری را به «ایدئولوژی سیاسی» مورد تأیید قرار می‌دهد، دیگر قابل پنهان داشتن نیست. موسسه‌های بالا نه تنها خود را رسماً و در سطح جهانی مبلغین اصل «ولایت فقیه» معرفی می‌کنند که علیرغم تحمیل مخارج هنگفت بر ملت ایران، حتی از دولت و سیاست‌های آموزش عالی کشور نیز «برائت» طلبیده، «مستقل» عمل می‌فرمایند، و معلوم نیست مسئولیت آموزشی در این تشکیلات، بر پایه قوانینی که می‌باید تحت نظر مجلس شورای اسلامی تنظیم شود، بر عهده چه ارگان‌هایی قرار گرفته! به صراحت بگوئیم، این‌ها همان «مخافلان» که در پوشش «دانشگاه» عملاً به امر مقدس عقیده‌سازی و سربازگیری و زمینه‌سازی جهت سرکوب ملت ایران اشتغال دارند. اینکه آقای بشیریه در این اماکن تا این حد فعال مایشاء باشند نشان می‌دهد که ایشان، خصوصاً پس از مراجعت از کشور علیاحضرت ملکه، از کدام پستان‌ها شیر میل می‌فرموده‌اند.

جالب این است که امثال سعید حجاریان، البته نه در دوران پس از «شهادت»، بلکه در آن روزها که برای استخدام اوباش و چاقوکش از قماش سعید امامی در وزارت اطلاعات مشغول «یارگیری» و ضمانت‌نامه نویسی بود، خود را از شاگردان و «نزدیکان» بشیریه معرفی می‌کنند! حال که کمی با این «شخصیت» سرنوشت‌ساز آشنا شدیم، ببینیم اصولاً دردشان چیست، و چرا پس از سه دهه جویدن نان حکومت ولایت فقیه و همکاری با اوباش و چاقوکش‌های وزارت اطلاعات، امروز در فضای مجازی دست به جفتک‌اندازی‌های «نظریه‌پردازانه» هم زده‌اند؟ ورای اینهمه، شاید ببینیم چرا سازمان سیا از طریق دکان شربتی «رادپوفردا» یک عکس تمام نئون از حضرت ایشان

جهت آگهی‌های تجارتنی «تظاهرات ۱۶ آذر» در افق دید همگان قرار داده.

جهت بررسی افاضات حضرت بشیریه نمی‌باید وقت زیادی تلف کرد. در مصاحبه‌ای که وی با رادپوفردا صورت داده، یک اصل کلی در نظر گرفته شده، البته بدون آنکه در باره آن سخنی به میان آید. این اصل کلی تقریباً ۹۰ درصد اظهارات ایشان را در بر می‌گیرد و نهایت امر این مصاحبه را بر پایه «توجیه» یک براندازی سیاسی متمرکز می‌کند! البته همچون دیگر «براندازان» حرفه‌ای، بشیریه نیز در پس این براندازی، هیچ نوع برخوردی با ساختارها، یا بهتر بگوئیم، هیچ برخوردی با مسائل کشور در شرایطی که ساختاری عملاً وجود ندارد، نخواهد کرد. بر اساس اظهارات ایشان، کشور می‌باید از یک ساختار دولتی و سرکوبگر صرفاً با تکیه بر آنچه «فروپاشی اسطوره‌های جمهوری اسلامی» لقب داده‌اند، پای به مرحله فرسایش شدید حاکمیت، و نهایت امر «دمکراتیزه» کردن روابط بگذارد! می‌دانیم که مسائل فقط می‌تواند در خیال و اوهام در چنین مسیری حرکت کند. تجربیات یک سده مبارزات آزادیخواهانه در ایران به صراحت ثابت کرده که خلاء سیاسی به هیچ عنوان نمی‌تواند پس از فروپاشی توسط آنچه نه نامی دارد و نه محتوایی و نه ساختاری، به صورتی خودبه‌خود پر شده، فضای کشور را نه تنها بر اساس اظهارات آقای بشیریه از حکومت اسلامی بزدايد که روابط اجتماعی را نیز «دمکراتیزه» کند! این جفنگیات مسلماً از اختراعات دانشمند بزرگ دکان شربتی است که سعی در ارائه بهترین و نزدیک‌ترین میان‌بر بین دیکتاتوری

مذهبی فرسوده و دیکتاتوری تازه‌نفس دارند! بقیه مسائلی که در اظهارات ایشان می‌بینیم، از هر قبیل، فقط نسخه‌برداری کلمه به کلمه از متن همان کتاب و دفترچه‌هاست که در مکتب‌خانه‌ها به خورد دانشجو جماعت می‌دهند. البته مزخرفاتی است مکتب‌خانه‌ای مخلوط با نوعی «آکادمیک‌نمائی» و عالم‌نمائی که بالاجبار سخنگو را پیوسته به مرحله انتخاب واژگان وارداتی و «اختراعی» می‌کشاند. به طور مثال در اظهارات ایشان و در هر گونه برخورد گزینشی با تحولات اجتماعی به اینجا می‌رسیم که:

«... [غفلت خام اندیشان بویژه در بین اپوزیسیون خارج از کشور ...] این است که در شرایط فرسایش ساختار اقتدار، مسئله اصلی کارکرد و فایده و نقش افراد، گروه‌ها و احزاب در فرایند فرسایش است نه ماهیت عقاید و ایدئولوژی و یا حتی تعلقات گذشته آن‌ها با حکومت!»

تو گوئی ایشان از درد شخص خود می‌نالند و سخن می‌رانند. ولی در همینجا خدمت حضرت بشیریه عرض کنیم که اگر امثال شما دیگر کارتان در آن مملکت تمام است، کاملاً در مسیر مخالف با افاضات‌تان، آنچه برای آزادیخواهان واقعی از اهمیت برخوردار می‌شود، نه فرسایش یک حکومت فاشیست و دست‌نشانده، که ماهیت تحولاتی خواهد بود که در آینده به عنوان گزینه‌های واقعی و ملموس در برابر ملت ایران قرار می‌گیرد. بین نظریه‌پردازی استعماری و براندازانه، یا همان کاری که شما در «رادیفردا» برعهده گرفته‌اید و توده‌ای‌ها در سایت‌های‌شان، و امثال پاسدار محسن سازگارا در «مرکز تحقیقات‌شان» به آن اشتغال دارند، و برخورد مسئولانه با مسائل یک کشور تفاوت‌هایی وجود دارد که مسلماً از زبان آن‌ها که «حقیقت الهی» را سه دهه است در خشتک حجت‌الاسلام‌های قم و کاشان می‌جویند، و یا در

آغوش استالین می‌بویند و سر بر آستان «بازگشت سلطنت استبدادی» می‌سایند، قابل لمس نخواهد بود.

فرسایش حکومت اسلامی، برخلاف ترهات و افاضاتی که شما ردیف کرده‌اید به هیچ عنوان «فرایند ویژه‌ای» نیست؛ ارتباط زیادی هم با فروپاشی اتحاد شوروی ندارد. آنچه در کشور پیش آمده، فرسایش محتومی است که فاشیسم‌های استعماری بدون نیاز به «ملا نقطی» بازی‌های جنابعالی و استاد سروش‌تان دیر یا زود در همه کشورهای متحمل می‌شوند. همانکه برای پهلوی اول و دوم نیز از راه رسید و مسلم بدانید نهایت امر بنیان حکومت اسلامی را نیز بر خواهد انداخت.

سرکار خیلی ناپخته‌تر از آنکه می‌نمائید، سخن گفته‌اید، چرا که برخلاف آنچه می‌گوئید دلیل حضور امثال شما در غرب همان اهمیتی است که غربی‌ها برای آینده منافع‌شان در سیاست‌های برخاسته از سقوط حکومت اسلامی قائل‌اند. اگر این اهمیت وجود خارجی نمی‌داشت پروژه خاتمی شاید با «مانع» برخورد نمی‌کرد. جنابعالی هم آن‌ها می‌توانستید به دکان جدید اسباب‌کشی کرده، در میان حواریون سیدخندان یک صندلی مرصع جهت ترهات‌بافی در اختیار بگیرید.

اینکه یک آخوندپرست و نظریه‌پرداز «اسلامی - آمریکائی» پس از سه دهه نان خوردن در کف امثال مصباح یزدی یک‌شبه نظریه‌پرداز «دمکراسی سیاسی» بشود خود از آن معجزاتی است که فقط در آستان «رادیفردا» به منصفه ظهور می‌رسد. برای آزادیخواهان این کشور تکرار تجربیات

هولناک گذار از فاشیسم به فاشیسم می‌باید به پایان برسد؛ اگر هضم این مسئله که مسلماً به معنای حذف اوباشی از قبیل سرکار و استاد سروش‌تان از صحنه نظریه‌پردازی سیاسی کشور است، برای شما و دوستان‌تان سنگین می‌نماید چه غم! در همان آمریکا بمانید و برای اربابان‌تان در محل نظریه‌پردازی کنید.

گفتیم که برخلاف اظهارات شما، فرایند دموکراتیک در یک جامعه به هیچ عنوان پدیده‌ای «خود به خود» و «طبیعی» نیست و نمی‌تواند صرفاً به دلیل «فرسایش» یک فاشیسم به منصفه ظهور برسد! دموکراسی سیاسی را می‌باید نظریه‌پردازی کرد و با توجه به امکانات اجتماعی آن را سازماندهی نمود. اگر این «مختصر» را نمی‌دانید بهتر است در همان کالج‌ها مشق شب بچه‌ها را تصحیح کنید، و پای به میدانی نگذارید که بررسی و تحلیل مسائل‌اش هم حسن نیت لازم دارد و هم شناخت. مسائل این میدان را با هیاهوی رادیویی و سواد فرمایشی نمی‌توان حل کرد!

در کمال تأسف، برای اجتناب از اطالۀ کلام ناچاریم از بررسی دیگر ابعاد افاضات بشیریه صرف‌نظر کنیم. ولی این خلاصه را اضافه می‌کنیم که برخلاف ترهات‌بافی‌های محافل وابسته به ایالات متحد، حکومت اسلامی به دلائلی که تشریح آن از حوصله این مطلب فراتر می‌رود با بن‌بستی ساختاری، نه در داخل، که در ارتباط با حامیان خارجی خود رو در رو شده. این حامیان که مسلماً مهم‌ترین‌شان را می‌باید در واشنگتن و لندن جستجو کرد، از طریق بحران‌سازی قصد تحمیل الزامات و مطالبات غرب را بر ملت ایران دارند. حضور امثال بشیریه و سروش در بارگاه «دانشگاه‌های» این ممالک به صراحت وابستگی بنیادین نظریه‌پردازان سرکوب حکومت اسلامی را به غرب به اثبات می‌رساند. در این میان همکاری صمیمانه تمامی جناح‌های حاضر در حکومت اسلامی با پروژه براندازی

به صراحت به نمایش گذاشته شده. هر چند تبلیغات رسانه‌ای جهت هماهنگ کردن روند چپاول ملت ایران که ارتباطی تنگاتنگ با استبداد سیاسی و بی‌مسئولیتی حاکمیت‌ها در کشور برقرار کرده در هر بزنگاه سعی در ایجاد یک فضای مصنوعی و «دو قطبی» دارند. باید از آقای بشیریه پرسید، کدام دو قطب؟ آمریکا و آمریکا:

«تحول سیاسی در شرایط فرسایش نیازمند ائتلاف نیروها و نهایتاً دو قطبی شدن جامعه سیاسی است.»

ما هم در اینجا می‌گوئیم که تقابل قطب‌ها در کشور ایران ارتباطی با «تقابل کاذب» میرحسین موسوی و احمدی‌نژاد ندارد؛ این تقابل در واقع بین حاکمیت وابسته به استعمار و ملت ایران است. تقابل میان ایندو قطب، فرسایش حاکمیت استعماری را به ارمغان آورده، و برخلاف ترهات ناخوره‌های سازمان سیا این تقابل نوین نیست بلکه همزاد حکومت‌های استعماری در ایران است. ما «شورش» یک قسمت از حاکمیت استعماری را بر علیه قسمت دیگر «دو قطبی» شدن جامعه نمی‌دانیم، این قطب‌سازی تماماً کاذب است و طی دوران مختلف از مصدق و خمینی گرفته تا میرپنج و قوام این نمایشات مضحک مرتباً تحت عنوان «سیاست روز» به خورد ملت ایران داده شده. برخلاف افاضات سرکار آنچه می‌باید فرسایش بپذیرد حاکمیت استعماری و محافل وابسته به غرب در کشور است، نه اصولگرایان در حکومت اسلامی که بخشی از همین حاکمیت و ثمره‌ای است از همین ارتباطات.